



«عدالت آموزشی» چیست؟

حسین شیخ‌رضائی

مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور

اگر از ما بخواهند «عدالت آموزشی» را تعریف کنیم، شاید به راحتی نتوانیم، اما اگر بخواهند نمونه‌هایی از «بی‌عدالتی آموزشی» را در محیط اطراف خود برشمردیم، کار دشواری در پیش نخواهیم داشت؛ به خصوص اگر شغل ما به نحوی مرتبط با آموزش و پرورش باشد یا از والدینی باشیم که به اصطلاح، بچه‌مدرسه‌ای دارند. از نمونه‌های شناخته‌شده‌تر بی‌عدالتی آموزشی، وضعیت نامناسب مدارس، معلمان و دانش‌آموزان مناطق محروم و دورافتاده، چند نوبته بودن برخی مدارس، سهم کم آموزش و پرورش از بودجه‌های عمومی، دستمزد پایین معلمان، نبود تجهیزات آموزشی و رفاهی مناسب در بسیاری از مدارس است. این‌ها مواردی است که کمتر کسی در ناعادلانه بودن آن‌ها تردید دارد اما مواردی مناقشه‌برانگیزتر هم وجود دارد که وضعیتشان چندان روشن نیست و اینکه آیا باید آن‌ها را از مصادیق بی‌عدالتی آموزشی به حساب آوریم یا نه، به میزان زیادی به نظر و سلیقه شخصی ما و حتی به اینکه خود در کدام شهر و با چه وضعیتی زندگی می‌کنیم و آیا جزء اقلیت‌های اجتماعی هستیم یا نه، بستگی دارد. برای نمونه، به این موارد توجه کنید: به نظر شما:

آیا وجود مدارس غیردولتی که به خانواده‌های مرفه خدمات آموزشی ویژه‌ای ارائه می‌کنند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی است؟

آیا اینکه کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، مجبور باشند تحصیلات خود را از همان سال‌های اول دبستان به زبان فارسی انجام دهند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا وجود مدارس خاص برای کسانی که به اصطلاح «تیزهوش» خوانده می‌شوند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا جدا کردن کودکانی که در اصطلاح «کودکان با نیازهای ویژه» نامیده می‌شوند از کودکانی که به اصطلاح «معمولی» هستند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا حضور پررنگ‌تر پسران در تصاویر کتاب‌های درسی، مثلاً کتاب‌های علوم و فارسی دبستان، و اینکه پسران در این تصاویر نقش‌هایی فعال و بسیاری از دختران نقش‌هایی منفعل و پس‌زمینه‌ای دارند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا ترویج برخی ارزش‌های دینی و ایدئولوژیک و نادیده گرفتن برخی ارزش‌های مدنی در کتاب‌های درسی نوعی بی‌عدالتی آموزشی به حساب نمی‌آید؟

آیا محدود کردن هدف آموزش و پرورش به موفقیت در آزمون سراسری نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟ این‌ها از جمله مواردی هستند که ممکن است در عادلانه یا ناعادلانه بودن آن‌ها تردید داشته باشید.

اگر از ما بخواهند «عدالت آموزشی» را تعریف کنیم، شاید به راحتی نتوانیم، اما اگر بخواهند نمونه‌هایی از «بی‌عدالتی آموزشی» را در محیط اطراف خود برشمردیم، کار دشواری در پیش نخواهیم داشت؛ به خصوص اگر شغل ما به نحوی مرتبط با آموزش و پرورش باشد یا از والدینی باشیم که به اصطلاح، بچه‌مدرسه‌ای دارند. از نمونه‌های شناخته‌شده‌تر بی‌عدالتی آموزشی، وضعیت نامناسب مدارس، معلمان و دانش‌آموزان مناطق محروم و دورافتاده، چند نوبته بودن برخی مدارس، سهم کم آموزش و پرورش از بودجه‌های عمومی، دستمزد پایین معلمان، نبود تجهیزات آموزشی و رفاهی مناسب در بسیاری از مدارس است. این‌ها مواردی است که کمتر کسی در ناعادلانه بودن آن‌ها تردید دارد اما مواردی مناقشه‌برانگیزتر هم وجود دارد که وضعیتشان چندان روشن نیست و اینکه آیا باید آن‌ها را از مصادیق بی‌عدالتی آموزشی به حساب آوریم یا نه، به میزان زیادی به نظر و سلیقه شخصی ما و حتی به اینکه خود در کدام شهر و با چه وضعیتی زندگی می‌کنیم و آیا جزء اقلیت‌های اجتماعی هستیم یا نه، بستگی دارد. برای نمونه، به این موارد توجه کنید: به نظر شما:

آیا وجود مدارس غیردولتی که به خانواده‌های مرفه خدمات آموزشی ویژه‌ای ارائه می‌کنند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی است؟

آیا اینکه کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، مجبور باشند تحصیلات خود را از همان سال‌های اول دبستان به زبان فارسی انجام دهند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا وجود مدارس خاص برای کسانی که به اصطلاح «تیزهوش» خوانده می‌شوند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا جدا کردن کودکانی که در اصطلاح «کودکان با نیازهای ویژه» نامیده می‌شوند از کودکانی که به اصطلاح «معمولی» هستند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا حضور پررنگ‌تر پسران در تصاویر کتاب‌های درسی، مثلاً کتاب‌های علوم و فارسی دبستان، و اینکه پسران در این تصاویر نقش‌هایی فعال و بسیاری از دختران نقش‌هایی منفعل و پس‌زمینه‌ای دارند، نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟

آیا ترویج برخی ارزش‌های دینی و ایدئولوژیک و نادیده گرفتن برخی ارزش‌های مدنی در کتاب‌های درسی نوعی بی‌عدالتی آموزشی به حساب نمی‌آید؟

آیا محدود کردن هدف آموزش و پرورش به موفقیت در آزمون سراسری نوعی بی‌عدالتی آموزشی نیست؟ این‌ها از جمله مواردی هستند که ممکن است در عادلانه یا ناعادلانه بودن آن‌ها تردید داشته باشید.

بودنشان اختلاف نظرهای شدیدی میان معلمان، مدیران و تصمیم‌گیرندگان آموزش و پرورش و حتی توده مردم وجود داشته باشد. شاید دلیل این اختلاف نظرها همان نکته‌ای باشد که در ابتدای این نوشته به آن اشاره کردیم:

به راستی، تعریف و ملاک «عدالت آموزشی» چیست تا با توسل به آن بتوان مصادیق «بی‌عدالتی آموزشی» را به شکلی نظام‌مند تشخیص داد؟

برای داشتن تعریفی دقیق از عدالت آموزشی، قاعداً لازم است ابتدا تعریفی از عدالت و انواع آن در دست داشته باشیم و بدانیم در چارچوب کدام نظریه به عدالت نگاه می‌کنیم؟ در عرف روزمره، شخص «عادل» معمولاً کسی است که اعمالی اخلاقی انجام می‌دهد و در رابطه‌اش با دیگران، حق کسی را زیر پا نمی‌گذارد. اگر همین تعریف اولیه را مبنا قرار دهیم با ایجاد تغییرات مناسبی در آن، می‌توانیم از نظام سیاسی و دولت عادل نیز سخن بگوییم: نظام سیاسی و دولت عادل پایبند به اصول اخلاقی است و حق شهروندان را پایمال نمی‌کند.

تعریف نه‌چندان دقیق بالا به ما کمک می‌کند چهار نوع عدالت را در یک نظام سیاسی و حکومتی از هم مجزا کنیم.

این چهار نوع عدالت عبارت‌اند از: عدالت توزیعی، عدالت روبه‌ای، عدالت ترمیمی، و عدالت کیفری.

۱) منظور از عدالت توزیعی آن است که آنچه افراد و گروه‌های اجتماعی از دولت دریافت می‌کنند، اعم از منابع، خدمات، امکانات و توجه، به شکلی عادلانه میان آنان توزیع شده باشد. به عبارت دیگر، دولت در توزیع خدمات و امکانات میان افراد و گروه‌ها جانب «انصاف» و «برابری» را نگه دارد.

۲) در عدالت روبه‌ای سخن از آن به میان می‌آید که برای توزیع عادلانه خدمات و امکانات میان شهروندان لازم است رویه‌ها، روال‌ها و قوانینی که طبق آن‌ها چنین مواردی میان شهروندان توزیع می‌شود، عادلانه طراحی شده باشند تا نتیجه به‌کارگیری‌شان به عدالت توزیعی منجر شود. به بیان دیگر، عدالت رویه‌ای مربوط به عادلانه بودن قوانین و رویه‌هاست.

۳) در عدالت ترمیمی به این نکته توجه می‌شود که چنانچه به دلیلی در عدالت توزیعی و رویه‌ای مشکلی وجود داشت و فرد یا گروهی نتوانست از خدمات و امکانات به‌طور عادلانه برخوردار شود، باید این حق در اختیار او باشد که به وضع موجود اعتراض کند و چنانچه اعتراض درست تشخیص داده شد، برای جبران و ترمیم حقی که از او ضایع شده است، اقداماتی مناسب صورت گیرد. این اقدامات ترمیمی مناسب می‌تواند از امور کوچکی مانند عذرخواهی آغاز شود و به موارد مهم‌تری مانند دادن خدمات و امکانات بیشتر از عموم مردم به کسی که مورد بی‌عدالتی قرار گرفته است ختم گردد.

۴) سرانجام عدالت کیفری به نظام و دستگاه قضایی مربوط است. فرد، نهاد و دستگاهی که مرتکب بی‌عدالتی شده است،

باید مجازات و کیفر شود. مطابق عدالت کیفری، لازم است هم اصل مجازات فرد و گروه خاطی به رسمیت شناخته شود و هم میزان مجازات او متناسب با بی‌عدالتی صورت گرفته تعیین و اعمال گردد.

با پیش چشم داشتن این چهار نوع عدالت، اکنون می‌توان عدالت آموزشی را بهتر و دقیق‌تر بررسی کرد. آموزش، به‌ویژه آموزش عمومی و همگانی، یکی از مواردی است که انجام آن در جوامع مدرن معمولاً برعهده دولت‌ها گذارده می‌شود. دلیل این امر آن است که چنانچه آموزش عمومی و محتوای آن به بخش خصوصی واگذار شود، به دلیل سودآور نبودن شاید بخش خصوصی رغبتی به پذیرش و انجام آن نداشته باشد، یا اگر هم آن را به‌عهده گیرد، برای سودآور کردن آن در کوتاه‌مدت محتوای آموزشی را به سمتی سوق دهد که منافع کوتاه‌مدت

خود را تأمین کند نه منافع بلندمدت جامعه را.

به همین دلیل، حتی در کشورهای غربی نیز که نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد حاکم است، آموزش عمومی در رده‌اموری مانند تأمین امنیت قرار می‌گیرد که کنترل و جهت‌دهی آن باید در اختیار دولت و نهادهای عمومی باشد تا دستخوش منفعت‌طلبی‌های بخش خصوصی نشود. اکنون با توجه به اینکه آموزش عمومی از خدماتی است که دولت به شهروندان خود ارائه می‌کند، آشکار است که عدالت آموزشی از سنخ عدالت توزیعی است؛ به این معنا که دولت باید در توزیع خدمات آموزشی جانب عدالت و انصاف را نگه دارد.

با توجه به این نکات، می‌توان عدالت آموزشی را به اختصار چنین تعریف کرد:

دولت باید امکانات و تسهیلات آموزشی پایه را در سطحی قابل‌قبول برای همه کودکان، فارغ از طبقه اجتماعی، پس‌زمینه‌های قومی، جنسیت، توانایی‌های شناختی، مذهب، سطح درآمد و... فراهم کند. آنچه در این تعریف اهمیت دارد، وجود عنصری «مساوات‌طلبانه»

است. دولت موظف است سطحی پایه و اولیه از خدمات آموزشی را در دسترس «همه» کودکان جامعه، فارغ از هر عاملی که ممکن است میان آنان تفاوت ایجاد کند، قرار دهد. این سطح و حد پایه باید چنان باشد که غنای زندگی فردی و جمعی کودکان را در آینده تضمین کند. وجود چنین سطح پایه و همگانی آموزش تضمین‌کننده نوعی «عدالت اجتماعی» است. هرآنچه بیشتر و بالاتر از این سطح پایه باشد، امری است که بخش خصوصی می‌تواند در آن سرمایه‌گذاری کند و انجام دادنش را برعهده گیرد.

یکی از شناخته‌شده‌ترین متفکرانی که در قرن بیستم درباره

در کشورهای غربی نیز که نظام سرمایه‌داری و بازار آزاد حاکم است، آموزش عمومی در رده‌اموری مانند تأمین امنیت قرار می‌گیرد که کنترل و جهت‌دهی آن باید در اختیار دولت و نهادهای عمومی باشد تا دستخوش منفعت‌طلبی‌های بخش خصوصی نشود



امروزه حتی در بسیاری از کشورهای غربی - که از سطح آموزش عمومی هم مطلوبی هم برخوردارند - تشکیل مدارس خاص برای «تیزهوشان» چندان مورد تأیید و حمایت سیاست‌گذاران نیست و آنان این کار را در مسیر عدالت آموزشی نمی‌بینند

عدالت توزیعی نظریه‌پردازی کرده فیلسوفی به نام جان راولز است که می‌توان از آنچه او گفته است، در قلمرو عدالت آموزشی نیز بهره برد. راولز می‌گوید: برای تصمیم‌گیری درباره اینکه فلان عمل، تصمیم یا سیاست خاص - که به توزیع برخی خدمات و امکانات مربوط می‌شود - عادلانه است یا خیر باید خود را در وضعیتی قرار دهیم که تعلقات طبقاتی و قومی و جنسیتی و اجتماعی ما تا حد امکان بر تصمیم‌گیری مان اثر نگذارد. برای این کار، او پیشنهاد می‌کند که تصمیم‌گیرندگان خود را پشت «پرده جهل» فرض کنند. منظور از این اصطلاح آن است که تصمیم‌گیرندگان فرض کنند قرار است برای دنیایی تصمیم بگیرند که معلوم نیست خود در آن چه جایگاه و موقعیتی خواهند داشت. مثلاً معلوم نیست در آن دنیای فرضی ثروتمند خواهند بود یا فقیر، جزء اقلیت‌ها یا اکثریت‌های دینی خواهند بود، زن خواهند بود یا مرد و ... از نظر راولز، در چنین وضعی تصمیم‌گیرندگان از آنجا که نمی‌دانند خود در آینده جزء کدام طبقه خواهند بود به سمت تصمیم‌گیری‌هایی خواهند رفت که طبق آن‌ها پایین‌ترین و آسیب‌پذیرترین طبقات اجتماعی از حداقلی از امکانات برخوردارند، چرا که آن‌ها ممکن است خود از قضا جزء همان گروه‌های آسیب‌پذیر باشند. بنابر عدالت، انصاف و حتی منفعت‌جویی شخصی، لازم است فرد تصمیمی بگیرد که کف و پایه برخورداری طبقات پایین اجتماعی را افزایش دهد، نه اینکه در جهت منافع و مزایای اقشار و افراد برخوردارتر در جامعه باشد. طبق این ملاک، نابرابری تنها در صورتی پذیرفتنی و عادلانه است که وجود آن وضعیت پایین‌ترین افراد را در نظام اجتماعی بهتر کند و آنان را از امکانات بیشتری برخوردار سازد.

ملاک راولز را می‌توان در مورد تصمیم‌گیری‌های مربوط به آموزش و پرورش نیز به کار برد. این تصمیم‌ها فقط تا زمانی اخلاقی و عادلانه‌اند که به بهبود وضع پایین‌ترین و محروم‌ترین طبقات اجتماعی منجر شوند. حال با این ملاک می‌توان به نمونه‌هایی که در ابتدای این نوشته ذکر کردیم بازگشت و دید آیا آن‌ها در جهت عدالت آموزشی هستند یا خیر. مثلاً به مورد مدرسه‌های خاص برای افرادی که به اصطلاح «تیزهوش» نامیده می‌شوند توجه کنید. این موضوع در بسیاری از کشورهای جهان مطرح بوده و مناقشات و بحث‌های گوناگونی ایجاد کرده است. طبق ملاک راولز، اگر وجود این مدارس با این توجیه پذیرفته شده باشد که به دلیل نازل بودن سطح و کیفیت آموزش در مدارس عمومی و دولتی افراد دارای استعدادهای برتر در این مدارس به اصطلاح تلف خواهند شد و بنابراین لازم است برای آنان تدابیر آموزشی خاصی در نظر گرفته شود، کاملاً مغایر با عدالت آموزشی است. همان‌گونه که گفته شد، عدالت آموزشی می‌طلبد که نوعی برابری در دسترسی به حداقل امکانات آموزشی پایه برای «همگان» وجود داشته باشد و چنانچه چنین امکاناتی در دسترس نیست، وظیفه دولت فراهم آوردن آن برای همگان است نه استثنا کردن عده‌ای با نام «تیزهوش» و امکانات آموزشی خاص را در اختیار آنان گذاشتن و رها کردن سطح عمومی آموزش به شکل سابق. چنین سیاست نخبه‌پرورانه‌ای اگر با بهبود سطح عمومی آموزش همراه نباشد، حتماً مغایر عدالت آموزشی است.

نکته جالب‌تر اینکه امروزه حتی در بسیاری از کشورهای غربی - که از سطح آموزش عمومی مطلوبی هم برخوردارند - تشکیل مدارس خاص برای «تیزهوشان» چندان مورد تأیید و حمایت سیاست‌گذاران نیست و آنان این کار را در مسیر عدالت آموزشی نمی‌بینند. دلیل این امر آن است که کارشناسان معتقدند اولاً مبنای محکمی برای جدا کردن افراد «تیزهوش» از افرادی «عادی» وجود ندارد و ملاک‌هایی چون ضریب هوشی و ... در معرض نقدهایی جدی است. ثانیاً با فرض وجود چنین ملاک‌هایی، وجود دانش‌آموزان تیزهوش در مدارس و کلاس‌های معمولی و تلاش معلمان برای فراهم آوردن مواد و محتواهایی که برای آنان به اندازه کافی جذاب و چالش‌برانگیز باشد خود باعث ارتقای سطح عمومی آموزش در مدارس خواهد بود. بنابراین، باز هم با توسل به ملاک راولز، چون توزیع «تیزهوشان» در مدارس عادی سطح عمومی آموزش را برای همه ارتقا خواهد داد، چنین کاری در مسیر عدالت آموزشی است. تصمیم‌گیرندگان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش می‌توانند در مورد عادلانه بودن یا نبودن سایر نمونه‌ها و موارد مطرح شده بر اساس ملاک عدالت توزیعی تأمل کنند و در بحثی همگانی این موضوع‌ها را با عموم افراد جامعه طرح و بررسی نمایند. تنوع افراد شرکت‌کننده در چنین بحث‌هایی تضمین می‌کند که تصمیم نهایی بیشتر در جهت عدالت آموزشی است.